

کتاب حاضر، به دو بخش عمده «سیر تکاملی برهان صدیقین در فلسفه اسلامی» و «براهین فلسفی بر تسبیح موجودات» تقسیم شده است که بخش دوم، خود چهار فصل دارد: ۱. بررسی معنای لغوی تسبیح ۲. براهین عقلی بر تسبیح تکوینی موجودات ۳. براهین اثبات تسبیح تکوینی آگاهانه موجودات ۴. بررسی روایی تسبیح موجودات.

کتاب زبان واحدی ندارد؛ گاه به عربی و گاه به فارسی. البته، آن چه به عربی می‌آید، عبارات خود نویسنده نیست، بلکه نقل از آثار کسانی است که کتب خود را به زبان عربی نوشته‌اند. می‌توان گفت سبک نویسنده محترم این است که پاره‌های آثار فلاسفه و عرفا یا روایات دارای صبغه فلسفی عرفانی را بدون ترجمه می‌آورد. گویی نویسنده کتاب مخاطب خود را تنها کسانی می‌داند که به دو زبان عربی و فارسی در حدی تسلط دارند که آثار فلاسفه را کاملاً می‌فهمند و نیازی به ترجمه و توضیحات روشنگر ندارند.

دغدغه اصلی نویسنده کتاب، تحلیل تاریخی برهان صدیقین است. امروزه نگاه تاریخی به مسائل فلسفی بسیار اهمیت دارد. زیرا سهم و جایگاه اندیشه‌ها را در تطور تاریخی روشن می‌کند. از این رو، نویسنده از برهان صدیقین بوعلی آغاز می‌کند و پس از نقل برهان صدیقین علامه طباطبایی، به برهان صدیقین از منظر عارفان ختم می‌کند، البته با ذکر یک روایت عرفانی مفصل از امام صادق (ع)، آن هم بدون ترجمه و هرگونه توضیحی.

بر اساس گزارش نویسنده از برهان صدیقین بوعلی، شیخ‌الرئیس نخست مفاهیم واجب و ممکن را تعریف می‌کند، بی‌آن که بیان کند این مفاهیم تعریف حقیقی ندارند و صرفاً اعتبارات عقلی و به اصطلاح بعضی فیلسوفان، معقولات ثانی فلسفی هستند و در ادامه به قاعده پر کاربرد «واجب الوجود بالذات واجب من جمیع جهاته» می‌رسد و نه غرض از طرح این قاعده را در وسط برهان صدیقین بیان می‌کند و نه سخنی از کاربردهای این قاعده بر زبان قلم می‌راند.

هم‌چنین، بنا به گزارش نویسنده، در ادامه شیخ به بررسی رابطه وجوب و وجود می‌پردازد. عبارات شیخ (بنا به نقل نویسنده) چنین است:

«ممکن اگر بخواهد موجود شود، نیاز به علت موجه دارد تا موجود گردد و علت او نیز باید واجب باشد، زیرا اگر ممکن باشد، سلسله علل تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت، لذا هر سلسله امکانی تا به واجب ختم نشود، متوقف نمی‌گردد. بنابراین، «کل موجود اذا التفت الیه من حیث ذاته، من غیر التفات الی غیره، فإما ان یکون بحیث یجب له الوجود فی نفسه، او لایکون، فان وجب فهو الحق بذاته، الواجب الوجود من ذاته و هو القیوم» (پایان برهان از نظر نویسنده محترم).

آن‌گاه، نویسنده محترم در مقام داوری می‌افزاید: «برهان هر چند متقن است، ولی در مقدمات خود واسطه امتناع تسلسل را دارد.» از این رو، شیخ‌الرئیس با تجدیدنظر در تقریر آن، در ادامه نمط چهارم می‌نگارد: «اگر در یک نگاه کلی... فهو طرف و نه‌ایه.»

از گزارش نویسنده کتاب، نه رابطه وجوب و وجود روشن می‌شود و نه می‌توان دریافت چگونه عبارت منقول به زبان عربی، نتیجه عبارت منقول به زبان فارسی است. معلوم نمی‌شود مقدمات برهان کدام است و نتیجه‌اش کدام! بر مبنای این گزارش، بوعلی حق داشته است که در برهانش تجدید نظر کند!

گزارش نویسنده را دیگر بار به گونه تحلیلی از نظر می‌گذرانیم تا دریابیم برهان صدیقین بوعلی به روایت مؤلف چه می‌گوید:

۱. هر موجود یا ضروری‌الوجود است یا ضروری‌الوجود نیست.

۲. ضروری‌الوجود علت ندارد. به چه دلیل؟ مؤلف در این جا هیچ توضیحی نمی‌دهد. البته در بخش آخر کتاب، مناط احتیاج به علت را توضیح خواهد داد.

۳. واجب الوجود بالذات واجب من جمیع جهاته.

پرسش این است که این قاعده این‌جا چه می‌کند؟ نویسنده در این جا نیز، توضیحی نمی‌دهد.

برهان صدیقین

محمدجواد پیرمرادی*

۴. هر ممکن علتی واجب الوجود دارد.

نویسنده روشن نمی‌کند کلمه «ممکن» را از کجا آورده است. شاید به جای شقی دوم مقدمه اول؛ یعنی به جای عبارت «ضروری الوجود نیست» آمده باشد.

اگر بپرسید مگر نفی ضرورت همیشه معادل امکان است؟ چه بسا معادل امتناع باشد؟ در پاسخ می‌گوییم: این مشکل بوعلی است، خودش باید توضیح بدهد. بنابراین، باید به شرح اشارات (صفحه ۱۸) مراجعه کرد.

۵. اگر علت واجب الوجود نباشد، تسلسل لازم می‌آید.

۶. تسلسل محال است.

در این جا نیز پاسخی برای این پرسش که تسلسل چیست و چرا محال است؟ نمی‌یابیم. نتیجه: هر موجودی به اعتبار ذاتش یا وجود برایش واجب است یا واجب نیست. اگر وجود واجب است، او حق تعالی یا واجب الوجود است.

حال، اگر بررسی سرانجام واجب الوجود اثبات شد یا نه؟ می‌گوییم: دوباره بخوان یا یک کار راحت‌تر از آن: به قلمی روان‌تر مراجعه کن. مثلاً، شرح اشارات. اگر سری به شرح اشارات خواجه طوسی بزنیم، هم اصل عبارات شیخ را می‌یابیم و هم توضیح آن را.

بنا بر این، آن چه در زیر می‌آید، برهان صدیقین بوعلی است (البته، آن گونه که از عبارات روان‌تر اشارات و شرح خواجه طوسی دریافتیم):

(۱) هر موجود فی‌نفسه یا وجود برایش واجب است یا وجود برای آن واجب نیست. اگر وجود برایش واجب باشد، واجب الوجود بالذات و حق تعالی است. (اگر به یاد داشته باشید، نویسنده کتاب با نقل عبارات عربی، همین جا برهان را خاتمه یافته، متقن، اما مبتنی بر ابطال تسلسل دانسته و فرموده بود که شیخ به همین دلیل، در آن تجدید نظر کرده است.)

اگر به یاد داشته باشید، پرسیدیم کلمه «ممکن» از کجا آمد؟ عبارات شیخ از آن جا که نویسنده کتاب، برهان را پایان یافته تلقی می‌کند، به این سؤال پاسخ داده است: «اگر وجود فی‌نفسه، وجود برایش واجب نباشد، نمی‌توان گفت ممتنع بالذات است. زیرا اگر ممتنع بود، نمی‌توانستیم آن را موجود فرض کنیم. توضیح بیشتر این که، اگر موجود، به اعتبار ذات مشروط به عدم علت باشد، ممتنع الوجود و اگر مشروط به وجود علت باشد، واجب الوجود و اگر مشروط به هیچ شرطی، نه وجود علت و نه عدم آن نباشد، ممکن الوجود است» (شرح اشارات، ص ۱۸).

خلاصه مقدمه اول: هر موجود یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود بالذات.

(۲) هر ممکن الوجود بالذات محتاج به علت است (مقدمه دوم).

به نظر می‌آید این مقدمه را نویسنده زودتر از موعد و در آغاز به زبان فارسی نقل کرده است و ظاهراً آن را در کلمات شیخ نیافته و گرنه، عین عبارت آن را بدون ترجمه و توضیح نقل می‌کرد، اما این مقدمه دوم، در صفحه ۱۹ اشارات (سرفصله) آمده است.

آنچه از مطالعه شرح اشارات تا این جا قابل استنباط است، دو مقدمه از برهان صدیقین شیخ‌الرئیس است که نویسنده کتاب، مقدمه دوم را در آغاز برهان ذکر کرده و مقدمه اول را نتیجه برهان به حساب آورده و در باره آن داوری کرده است.

(۳) اما در ادامه عبارات شرح اشارات، به مقدمه سوم برهان بوعلی می‌رسیم و آن، برهان بر ابطال تسلسل (برهان معروف به «طرف و وسط») است.

جالب این است که به گمان نویسنده محترم آن چه در کلمات شیخ برای ابطال تسلسل آمده است، برهانی جدید یا تجدیدنظری بر برهان صدیقین است. بنابراین، آن چه را نویسنده محترم، قبل از تجدید نظر می‌خواند، در واقع، تنها دو مقدمه از برهان است که وی آن‌ها را جابه جا کرده است و مقدمه اول را



برهان صدیقین:

پژوهشی پیرامون سیر تکاملی برهان

صدیقین در فلسفه اسلامی

ضمیمه مقاله‌ای درباره براهین فلسفی

بر تفسیر موجودات،

نقیسه فیاض بخش،

تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب

چاپ اول، ۱۳۸۶.

نتیجه و مقدمه دوم را مقدمه برهان مبتنی بر ابطال تسلسل دانسته است. در حالی که روشن نیست از کجا چنین استنباط شده است. چون، شیخ هنوز سخنی از ابطال تسلسل به میان نیاورده است و هنوز در اثنای کار است، نه در پایان کار.

نویسنده با این گمان به نقد برهان بوعلی می‌پردازد و می‌گوید: «برهان هرچند متقن است ولی...» در هر صورت، بنا به آنچه در صفحه ۲۰ شرح اشارات آمده است، شیخ ثابت می‌کند که تسلسل محال است؛ یعنی سلسله ممکنات به واجب‌الوجود ختم می‌شود.

به نظر می‌آید آنچه سبب شده است که نویسنده محترم گمان کند برهان طرف و وسط، یک برهان جدید است، این است که ابطال تسلسل می‌تواند خود، یک برهان باشد. وقتی ثابت شد که سلسله ممکنات تا بی‌نهایت ادامه ندارد، چون ادامه آن مستلزم وسط بدون طرف است (ابطال تسلسل) و در صورتی سلسله متوقف می‌شود که آن طرف واجب‌الوجود باشد. بنابراین، برهان بر ابطال تسلسل، پایان برهان صدیقین بوعلی نیز هست.

پس، آنچه را نویسنده محترم نتیجه برهان صدیقین قبل از تجدیدنظر خوانده است (ص ۱۶)، مقدمه اول برهان شیخ و آغاز کار شیخ است و آنچه را برهان تجدیدنظر شده صدیقین خوانده است، برهان بر ابطال تسلسل و پایان کار شیخ است و آنچه را از صفحه ۱۸/اشارات با تنبیه «کل موجود اذا التفت الیه...» آغاز می‌شود و در صفحه ۲۸ آن کتاب، پایان می‌یابد، از نظر شیخ‌الرئیس برهان صدیقین می‌نامند.

نکته دیگر اعتراض نویسنده محترم به برهان صدیقین دوم (ابطال تسلسل) است: «هرچند در این برهان فقط وجود واجب ثابت می‌شود و نه وحدت او...، با این حال شیخ‌الرئیس آن را صدیقین نامیده است»، اما می‌توان پرسید: آیا ملاک صدیقین بودن برهان این است که وحدت واجب‌الوجود را نیز اثبات کند؟ می‌توان یادآوری کرد آن قاعده‌ای که نویسنده محترم در اثنای برهان صدیقین قبل از تجدیدنظر شیخ مطرح کرد، کاربردش این جاست و پس از اتمام برهان با تحلیل مفهوم «واجب‌الوجود بالذات» به دست می‌آید. بنابراین، اگر ملاک صدیقین بودن، اثبات وحدت باشد، شیخ با اثبات واجب‌الوجود بالذات، وحدت آن را نیز اثبات کرده است. قاعده «واجب‌الوجود بالذات واجب من جمیع جهاته» تمام صفات کمالیه از جمله وحدت واجب‌الوجود را نیز اثبات می‌کند. پس با معیار نویسنده محترم، برهان شیخ نیز برهان صدیقین است.

نویسنده محترم بعد از بررسی برهان بوعلی، به بررسی برهان سهروردی - هرچند به اختصار - می‌پردازد. برهان نقل شده از حکمة الاشراف چنین است: «فان كان النور المجرد فاقراً في تحققه، فإلی نور قائم، ثم لاتذهب الانوار القائمة المرتبة سلسلتها الی غیر النهایة، فیجب ان تنتهی الانوار القائمة... الی نور لیس وراء نور و هو نور الانوار» (ص ۱۸).

داوری نویسنده در این باره جالب است. نکات اصلی آن این است: ۱. تقریر شیخ اشراق به طور مستقیم و بی‌واسطه، نوریت و کمال و غنای حق را اثبات می‌کند. ۲. تقریر شیخ اشراق مبتنی بر واسطه ابطال تسلسل است. ۳. تقریر شیخ اشراق بر تقریر بوعلی این امتیاز را دارد که به طور مستقیم و بی‌واسطه، نوریت و کمال و غنای حق را ثابت می‌کند. اما نکته ۱ و ۲ با هم تناقض دارد. بنابراین، چه امتیازی بر برهان شیخ دارد؟

سومین برهان صدیقین متعلق به صدرالمتألهین شیرازی است. آنچه نویسنده از کتب ملاصدرا نقل و در باره آن داوری کرده است، چند بخش دارد:

۱. تقریر برهان: نقل بخشی از عبارات صدرالمتألهین

۲. استنباط سه مقدمه از عبارات نقل شده

۳. تقریر برهان به زبان خود نویسنده

۴. نقل مزایای برهان از قول ملاصدرا

۵. داوری در باره برهان

برای داوری در باره گزارش نویسنده از اسفار ملاصدرا، کلمات صدرالمتألهین را مرور می‌کنیم و خلاصه

آنچه را نویسنده محترم
نتیجه برهان صدیقین
قبل از تجدیدنظر

آن را به شرح زیر بیان می‌کنیم:

۱. آن چه در خارج هست، وجود است که هویتی واحد، بسیط و دارای مراتب کامل و ناقص است؛ به عبارت دیگر، وجود یا مستغنی از غیر است یا نیازمند به غیر.
۲. وجود مستغنی از غیر واجب‌الوجود بالذات است.
۳. وجود نیازمند به غیر معلول است.
۴. معلول عین جعل و ربط به علت تام الحقیقه یا واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: پس در هر دو صورت (چه وجود نیازمند باشد، چه بی‌نیاز) واجب‌الوجود بالذات ثابت است (پایان برهان ملاحظه فرمایید).
بنابراین، آن چه از سوی نویسنده به زبان عربی نقل و تصور شده است که کل برهان و مقدمات سه گانه آن است، تقریر تمام برهان نیست، بلکه مقدمه اول برهان است. به آن چه وی نقل کرده است، توجه کنیم:

«آن‌گاه صدرالمتألهین برهان مذکور را چنین تقریر می‌نماید: «و تقریر: ان الوجود کما مرّ حقیقة عینیة واحدة بسیطة لا اختلاف بین افرادها لذاتها الا بالکمال و النقص و الشدة و الضعف» (ص ۲۳ کتاب).

نویسنده کتاب از این عبارات، سه اصل پایه فلسفه

صدرایی را استنباط می‌کند، اما مقدمه‌ای برای برهان ذکر نمی‌کند.

زیرا عبارات را ناقص گزارش کرده است. لذا مجبور شده است برهان را به زبان خویش با عباراتی پیچیده بیان کند، در حالی که برهان ملاحظه فرمایید خیلی ساده است: «آن چه در خارج است (موجود) یا نیازمند است یا بی‌نیاز. اگر بی‌نیاز است، واجب‌الوجود بالذات و اگر نیازمند است، معلول است و معلول عین ربط به واجب‌الوجود است.»

نویسنده محترم می‌گوید این برهان شبیه تقریر شیخ اشراق است، اما

وجه شبه آن را بیان نمی‌کند و فراموش می‌کند که برهان سهروردی مبتنی

بر ابطال تسلسل بود، درحالی که خود صدرا برهان خویش را با برهان سهروردی قریب المأخذ دانست، نه شبیه. زیرا آن چه صدرا در باره وجود گفت، می‌توان با اصلاح مبانی سهروردی در باره نور گفت.

نویسنده گزارش می‌کند که: «ملاحظه فرمایید بعد از پاسخ به شکوکی که ممکن است به برهان وارد شود، به مزایای برهان می‌پردازد» (ص ۲۴ کتاب). می‌توان پرسید علت این که آن شکوک هنگام گزارش برهان صدیقین طرح نشده است، چیست؟ آیا اهمیتی نداشته‌اند؟ برای روشن شدن مسئله به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. آیا ممکن است حقیقت واحد دارای مراتب کمال و نقص باشد؟ ۲. آیا کمال و وجود یکی‌اند؟ ۳. آیا وجوب مقتضی وجوب است؟ ۴. آیا آن چه در خارج است، وجود است یا ماهیت؟

به این سؤالات در کلمات صدرا پاسخ داده شده است، ولی نویسنده به آن‌ها نپرداخته است و ضمن عبور از آن‌ها به نقل مزایای برهان از قول صدرالمتألهین پرداخته است. کلماتی که مزایای برهان صدیقین را از نظر نویسنده محترم نشان می‌دهد، به شرح زیر است: «قد بزغ نور الحق من افق هذا البیان الذی قرع سمعک، ایها الطالب من ان حقیقة الوجود - لکونها امرأ بسیطاً غیر ذی ماهیة ولا ذی مقوم او محدد - هی عین الواجیبة المقتضیة للکمال الاتم الذی لانها یة له شدة» (ص ۲۵ کتاب).

اما حقیقت این است که این کلمات مرور دوباره خود برهان است، نه بیان مزایای برهان و تصریح بر

این معناست که وقتی اصالت وجود ثابت شد، آن چه در خارج است، واجب الوجود است که بنا به تشکیک وجود اعلا مرتبه آن غنی بالذات است و سایر مراتب عین ربط به غنی بالذات و واجب الوجود بالذات است.

اما نکاتی که در باره برهان صدیقین صدرالمتألهین و مبانی آن ممکن است به ذهن آید و نویسنده به آن نپرداخته است، این است که وقتی سخن از برهان برای اثبات چیزی است، در واقع، منظور استفاده از علم حصولی و به کارگیری مفاهیم برای رسیدن به حقیقت است. صدرا از سویی کنه وجود را در غایت خفا و ناپیدا می‌داند و تنها راه معرفت به وجود را علم حضوری می‌داند. آن چه سخن از اصالت آن است، حقیقت وجود است نه مفهوم آن که از معقولات ثانی فلسفی انتزاعی و اعتباری است. بنابراین، چگونه بر چیزی که به علم حضوری باید به آن برسیم، برهان اقامه می‌کنیم؟ آیا اصل هستی را می‌توان در قالب مفاهیم آورد؟ به طور کلی، وقتی ادعا می‌کنیم «وجود موجود است» با چگونه قضیه‌ای سروکار داریم؟ تحلیلی یا ترکیبی؟ حمل موجود بر وجود اولی است یا شایع صناعتی؟ اگر قضیه حمل اولی است، مفید علم نیست و اگر قضیه ترکیبی است، تفاوت موضوع و محمول در چیست؟ بنابراین، در این جا ما با برهان سروکار نداریم. اگر برهانی هست صغرا و کبرایش چیست؟ قضیه «وجود موجود است» انکارناپذیر است، اما حمل شیء بر نفس است. این قضیه مانند قضیه «انسان موجود است» نیست. بازخوانی آرای فلاسفه که گام درخور نویسنده محترم است، زمانی مفید خواهد بود که نقاط قوت و ضعف آرای دانشمندان را آشکار نماید و مقدمه‌ای برای پیشرفت اندیشه باشد.

سرانجام، می‌رسیم به آن چه از علامه طباطبایی نقل شده است که وجود واجب‌الوجود بالذات بدیهی است. بله، تا هنگامی که در حوزه عرفان و آیات و روایات هستیم، این مطلب پسندیده است، اما در فلسفه که شیوه حقیقت‌جویی برهان است، برای قضیه بدیهی برهان نمی‌آورند. به علاوه، چگونه می‌توان گفت اصل وجود واجب‌الوجود بدیهی است؛ در حالی که میان فیلسوفان این همه اختلاف در باره آن وجود دارد. آری، اصل هستی بدیهی است، ولی محل نزاع، مطلق وجود نیست، بلکه وجود مطلق است. آنچه نیاز به برهان ندارد، اصل وجود و مطلق وجود است که بداهت آن زیربنای سایر بدیهیات عقلی است، نه هستی مطلق، که بسیاری از کسانی که اصل واقعیت را قبول دارند و سوفسطایی نیستند، وجود «هستی مطلق و حق تعالی» را انکار می‌کنند.

بخش دوم کتاب درصدد برهانی کردن یک گزاره عرفانی و دینی است و آن این که «موجودات عالم جملگی به طور تکوینی خداوند را تسبیح می‌کنند» و در مجموع، هفت برهان برای اثبات ادعا مطرح می‌کند که هر کدام خود ادعاهایی هستند که نیازمند براهین خاص خود هستند و بحث و بررسی آن‌ها احتیاج به مجال دیگری دارد. ●

پی‌نوشت

* استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام حسین (ع)